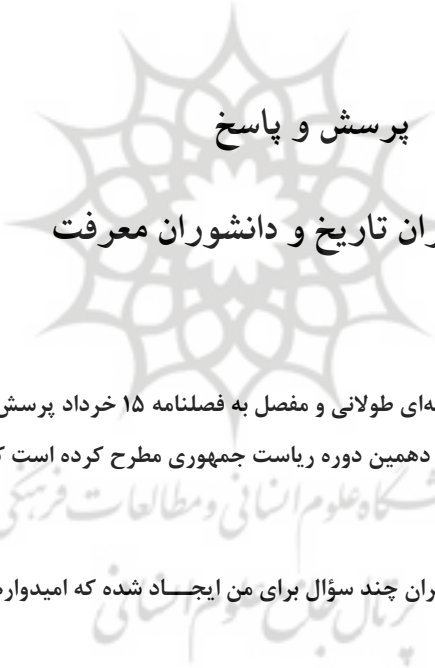




پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

❖ آقای فرهاد ملازاده از تبریز طی نامه‌ای طولانی و مفصل به فصلنامه ۱۵ خرداد پرسش‌هایی را پیرامون رویدادها و جریان‌های پس از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری مطرح کرده است که خلاصه‌ای از این پرسش‌ها به شرح زیر است:

درباره این حوادث و اتفاقات در تهران چند سؤال برای من ایجاد شده که امیدوارم از شما جواب صریح و درستی بگیرم...

۱. آیا حوادثی که در پی انتخابات ریاست جمهوری در تهران روی داد، حرکتی مردمی بود یا توطئه‌ای از پیش تعیین شده؟

۲. آیا این ۱۳ میلیونی که به آقای موسوی رأی دادند در زمره مخالفان نظام بودند؟

۳. آیا این حوادث و درگیری‌ها برای نظام جمهوری اسلامی تهدید جدی به شمار نمی‌آید؟

۴. برخورد خشونت‌آمیز نیروهای انتظامی و بسیجی با تظاهرکنندگان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۵. با این روند، که برخی از شخصیت‌های سیاسی و انقلابی از نظام جدا می‌شوند، آینده این نظام به کجا خواهد کشید؟

۶. آیا فشار و شکنجه زندانیان، آنان را به اعتراف در پشت تلویزیون وامی‌دارد یا خم رنگ‌رزی در زندان قرار دارد که وقتی پای زندانی به آنجا می‌رسد فوراً رنگ می‌گیرد و از این رو به آن رو می‌شود؟

در مورد پرسش نخست جناب‌عالی می‌توان گفت حرکت اولیه بعد از انتخابات در تهران جنبه احساسی و مردمی داشت و بسیاری از مردمی که به خیابان آمده بودند، از کسانی بودند که به آقای موسوی رأی داده و بنا به دعوت او و همدستانش به خیابان‌ها آمدند و به سبب تبلیغات دروغین، بر این پندار بودند که همه ایران، همانند تهران به نامبرده رأی داده‌اند، از این رو، به اعتراض برخاستند؛ اما دیری نپایید که حقایق روشن شد و مردم تهران دریافتند که در شهرستان‌ها اکثریت به موسوی رأی نداده‌اند، از این رو، آنهایی که دنبال غرض‌ورزی، فتنه‌گری و آشوب و بلوا بودند و صرفاً از روی احساسات و علاقه به میدان آمده بودند، خود را کنار کشیدند. لیکن در این جریان چند نکته را نباید از نظر دور داشت:

رهبری و هدایت حرکت را توطئه‌گران بردوش داشتند و نقشه و برنامه‌های آن را نیز از پیش تدارک دیده بودند. توطئه برپایی آشوب و بلوا، ایجاد هرج و مرج و ناامنی، کشاندن کشور به ورطه جنگ داخلی و سیاست لبنانیزه کردن ایران و رویارویی با ارکان نظام (مقام رهبری) و اصل ولایت فقیه، دیر زمانی بود که از سوی سازمان‌های جاسوسی برون مرزی و گروهک‌های وابسته، ورشکسته و بیگانه‌زده درون مرزی، دنبال می‌شد، دسیسه‌های مرموزانه مشارکتی‌ها در مجلس هفتم در چند برهه و سرانجام راه انداختن

تحصن و اعتصاب در مجلس که با بی‌اعتنایی مردم، به رسوایی و بی‌آبرویی آنان منجر شد، گوشه‌ای از توطئه دیرینه‌ای بود که از خارج و داخل دنبال می‌شد.

عناصر ضد انقلاب و گروه‌هایی که نقش نیروهای پیاده نظام آمریکا را در ایران بازی می‌کنند در این جریان فعالیت‌های ویرانگری داشتند و با چراغ سبز برخی از سفارتخانه‌ها و مراکز جاسوسی، به نام «مردم»، به جنایات ننگینی دست زدند؛ آشوب و بلوا به راه انداختند، به جان و مال مردم تجاوز کردند، آتش‌سوزی به راه انداختند، به پایگاه‌های نظامی و انتظامی یورش بردند و خسارت‌های سنگینی بر مردم وارد کردند.

مردمی که در تهران در تظاهرات اعتراض‌آمیز شرکت کردند، یک سوم کسانی بودند که به آقای موسوی در تهران رأی داده بودند و حتی اگر ادعای مخالفان و معاندان را بپذیریم که می‌گویند «جمعیت میلیونی»! باید بگوییم نیمی از کسانی بودند که به نامبرده در تهران رأی داده بودند، بنابراین، شرکت این تعداد از افراد، ادعای دروغ مدعیان تقلب را ثابت نمی‌کند و نمی‌تواند درمان درد آنان باشد. اینکه برخی از ورشکسته‌ها اینجا و آنجا می‌گویند و تکرار می‌کنند که «بله مردم از میدان امام حسین تا میدان آزادی فریاد می‌زدند رأی من کو؟» خود را به زیر سؤال می‌برند و لادگی و بی‌خردی خود را به نمایش می‌گذارند، زیرا اگر این ادعا را بپذیریم که از میدان امام حسین تا میدان آزادی آکنده از تظاهرکنندگان بود - که نبود - تازه نیمی از قریب ۲ میلیون افرادی بودند که طبق اعلام رسمی ستاد انتخابات، به میرحسین موسوی رأی داده بودند، بنابراین، «رای من کو؟» چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ پرسیده‌اید که آیا این ۱۳ میلیونی که به آقای موسوی رأی داده‌اند در زمره مخالفان نظام بودند؟

پاسخ این است که بیش از ۹۰٪ کسانی که به نامبرده رأی دادند از مردم وفادار به نظام جمهوری اسلامی و از پیروان راستین راه امام و مقام معظم رهبری بودند که از استحاله سیاسی او خبر نداشتند و با این گمان که نامبرده هنوز در خط امام و انقلاب و وفادار به نظام جمهوری اسلامی می‌باشد به او رأی دادند، لیکن او به مصداق «خوش بود گر محک

تجربه آید به میان - تا سیه روی شود هر که در او غش باشد»، به این اعتماد پاسخ مناسبی نداد و به نام مبارزه با دروغ به مردم دروغ گفت؛ هنوز مردم پای صندوق‌های رأی بودند که او پیروزی خود را اعلام کرد، به نام دفاع از قانون، قانون‌شکنی کرد و عده‌ای را بدون دلیل شرعی، عقلی و قانونی به خیابان‌ها کشاند، با دشمنان اسلام و انقلاب همصدا شد، از آبروی نظام، ملت و انقلاب در راه رسیدن به قدرت و مقام مایه گذاشت، آلت دست منافقان جدید قرار گرفت و راهی را در پیش گرفت که ضد انقلاب، صهیونیسم، امریکا و گروهایی تروریستی که دستشان به خون مردم آلوده است، پیش از او در پیش گرفته بودند. او نتوانست از سرنوشت آنها عبرت گیرد و بی‌تردید، اگر به این روش ادامه دهد، سرنوشتی بهتر از سرنوشت آنها نخواهد داشت و باید گفت «من جرب المجرب حلت له الندامه».

در مورد پرسش سوم شما که «آیا این حوادث و درگیری‌ها برای نظام جمهوری اسلامی تهدید جدی به شمار نمی‌آید؟» باید گفت که نظام جمهوری اسلامی در طول این ۳۰ سال، حوادثی را از سر گذرانده است که جریان پس از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در برابر آن ناچیز است. روزهایی بر ملت انقلابی ایران گذشت که میلیشیای سازمان منافقان با رگبار مسلسل در خیابان‌های تهران به تظاهرات دست می‌زدند و جوانان مظلوم بسیجی و حزب‌اللهی را به خاک و خون می‌کشیدند. مردم روزهایی را پشت سر گذاشتند که به طور میانگین در هر روز ۳۰ ترور کور در تهران روی می‌داد و بی‌گناهای صرفاً به دلیل اینکه ریش داشتند، قیافه حزب‌اللهی داشتند، عکس امام در محل کارشان بود، معمم بودند و... به دست اعضای سازمان منافقان ترور می‌شدند و به شهادت می‌رسیدند. ترور شخصیت‌هایی مانند استاد مطهری و استاد مفتاح، انفجار دفتر حزب جمهوری و شهادت بیش از ۷۲ تن از مسئولان و مقامات بلندپایه کشور و از بهترین فرزندان ملت همانند شهید بهشتی، از فجایع دردناکی بود که در هر کشوری اگر روی می‌داد، می‌توانست شیرازه نظام را از هم بگسلد و نظام را ساقط کند. جنگ تحمیلی ۸ ساله و پشتیبانی‌های نظامی، مالی، لجستیکی و تبلیغاتی دولت‌های مقتدر جهان و منطقه از صدام، از توطئه‌های خطرناک و فرسایشی بود که ملت

انقلابی ایران توانست از سر بگذراند و از آن پیروز بیرون بیاید. جریان شکننده مهدی هاشمی و واداشتن قائم مقام رهبری به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی از دیگر توطئه‌های خطرناکی بود که ملت قهرمان پرور ایران با صلابت و شکیبایی آن را از سر گذراند و صدها رویداد، جریان و توطئه‌های ریز و درشت دیگر که بازگو کردن آن از مجال این بخش بیرون است و به راستی «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». بنابراین، ماجراجویی‌های سیاه و دامنه‌دار دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، ناچیزتر از آن است که بتواند برای نظام مقتدر و مردمی جمهوری اسلامی ایران خطر ساز باشد و باید گفت دشمن «عرض خود می‌برد و زحمت ما می‌دارد».

«برخورد خشونت‌آمیز نیروهای انتظامی با تظاهرکنندگان» از دیگر محورهایی است که در نامه جنابعالی مطرح شده است. در این باره نیز چند نکته را نایستی نادیده گرفت: ادعای خشونت، از شایعه‌سازی‌ها، سیاه‌نمایی‌ها و جنگ روانی بود که ضد نظام جمهوری اسلامی به راه انداختند و لیستی از قربانیان ساختگی خشونت به نمایش گذاشتند، مانند علیرضا توسلی، ترانه موسوی و... که مایه رسوایی بیشتر منافقان جدید و همدستان آنها گردید.

نقش عوامل نفوذی در ایجاد خشونت برای بدنام کردن و به زیر سؤال بردن نیروهای بسیجی و حزب اللهی، انتظامی و نظام جمهوری اسلامی را نباید از نظر دور داشت، برخی رویدادها و جریان‌هایی که در آشوب‌های خیابانی اتفاق افتاد، نشان از این واقعیت دارد که عناصر مرموز و چهره‌های ناآشنایی به نام نیروهای بسیجی و انتظامی به خشونت‌هایی دست زدند و وحشیگری‌ها کردند. چنان که در روز ۱۵ خرداد ۴۲ که مردم تهران در راه حمایت از امام به پا خاسته و به دستگیری ایشان اعتراض داشتند، شماری از عناصر نفوذی ساواک با لباس مشکی و با شعار یا مرگ یا خمینی با تظاهرکنندگان همراه شدند و به جنایاتی دست زدند. این شگرد کهنه و زنگ‌زده عوامل بیگانه در حوادث اخیر نیز بار دیگر تکرار شد؛ خشونت‌آفرینان از جیره‌خواران و مأموران برخی از سفارتخانه‌ها

بودند که به یک کرشمه دو کار می‌کردند، به نام نیروهای بسیجی و حزب‌اللهی به وحشیگری‌هایی دست می‌زدند تا این نیروهای مردمی را بدنام کنند و دیگر اینکه با تشدید خشونت و رفتار غیرانسانی درگیری‌ها را شدت بخشیده و گسترش دادند.

تندروی‌هایی از سوی افراد ساخته نشده و ناپخته در میان نیروهای انتظامی و امنیتی دیده شد. بی‌تردید کسانی که مسئولیت امنیت جامعه را بر دوش دارند، همگی از افراد تربیت شده به آداب اسلامی و موازین اخلاقی نیستند و نمی‌توان انتظار داشت که در برخورد با آشوبگران و فتنه‌جویان بتوانند طبق موازین قانونی رفتار کنند و هیچ‌گونه خطایی از آنها سرزنند.

برخی برخوردها گریزناپذیر بود. نمی‌توان انتظار داشت نیروهایی که حافظ جان و مال و امنیت شهروندان هستند، آنگاه که وحشیگری‌ها، آتش‌سوزی‌ها، تخریب اماکن عمومی و تجاوز به جان، ناموس و مال مردم از سوی آشوبگران را شاهد هستند، به نوازش ارادل و اوباش بپردازند، بنابراین، ناگزیرند جدی و قاطع برخورد کنند و در این برخورد جدی ممکن است خدای ناخواسته فاجعه جبران‌ناپذیری پیش بیاید که اجتناب‌ناپذیر است. همین مشکل را در اداره زندان‌ها به ویژه در برهه‌ای که شمار زیادی به زندان‌ها گسیل می‌شوند، می‌توان دید که خواه ناخواه، کنترل از دست مسئولان خارج شده و چه بسا حادثه ناگواری ممکن است روی دهد. ما نمی‌گوییم باید از کنار هر گونه اعمال غیرقانونی و تخلفات - چه عمدی و چه اتفاقی - گذشت و آن را نادیده گرفت. اما راه علاج آن نامه‌پراکنی‌ها و تهیه خوراک تبلیغاتی برای دشمن نیست. انسانی که مغرض و مریض نباشد، آنگاه که از رفتاری خشونت‌آمیز، غیرقانونی و غیراخلاقی خبردار می‌شود، جار نمی‌زند و معرکه نمی‌گیرد، بلکه از راه قانونی و ارتباط با مراجع ذیربط می‌کوشد که با بی‌قانونی‌ها و قانون‌شکنی‌ها مقابله کند. اینهایی که دنبال این هستند خبر ناگواری را به دست آورند و بدون کوچک‌ترین تحقیق و بررسی روی صدق و کذب شنیده‌ها، آن را در بوق و کرنا بدمند و روی آن معرکه بگیرند، دلسوز ملت، کشور، انقلاب و نظام نیستند و هدفشان رویارویی با قانون شکنی نیست، آنها

درد دیگری دارند و آن درد قدرت، و شهوت مقام و منصب است. بگذریم از گروهک‌های ورشکسته‌ای که امروز از آزادی و دموکراسی فراوان دم می‌زنند، لیکن اگر خدای ناخواسته روزی به قدرت دست یابند، خون مخالفان خود را در شیشه می‌کنند، قلم‌ها را می‌شکنند و هر صدای مخالفی را در سینه خفه می‌کنند، همان‌طور که در گذشته در برخی از مقاطع که به مقامی دست یافتند، با بایکوت مخالفان و سانسور اندیشه‌ها و دیدگاه‌های دیگران روی فالانژها را سپید کردند که شرح آن مجال دیگری می‌خواهد.

مگر فراموش کرده‌ایم که همین جریان‌ها در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ نیز روی داد و عده‌ای روی کار آمدن اصلاحات و جامعه مدنی را نشان از دیکتاتوری و فضای بسته دولت آقای هاشمی عنوان می‌کردند، حالا چه شده همه در یک جبهه قرار گرفتند؟! از اینکه برخی از شخصیت‌های سیاسی، ساز مخالف با نظام را می‌زنند اظهار نگرانی کرده‌اید و از آینده این وضع پرسیده‌اید.

باید بدانید که اولاً انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری، وامدار هیچ مقام و شخصیتی نمی‌باشد. انقلاب اسلامی ریشه در توده‌های ملتی آگاه، انقلابی، دین‌باور، قهرمان‌پرور، ایثارگر و شهادت‌طلب دارد و دارای ایدئولوژی قوی و نیرومند اسلامی می‌باشد. بنابراین، همانگونه که تداوم دین حنیف اسلام و قوام آن به اشخاص و افراد نمی‌باشد، حیات ملت ایران نیز به شخصیت‌های ملی و رجال برجسته ایرانی بستگی ندارد؛ جاودانگی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به اسلام و ملت ایران است و اقبال و ادبار افراد، اشخاص و چهره‌ها نمی‌تواند به این جاودانگی و بالندگی آسیب وارد کند. در صدر اسلام نیز دیدیم بسیاری از کسانی که به اسلام گرویده بودند، در روز امتحان و آزمون به علت خواسته‌های نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، به بیراهه رفتند «ارتد الناس بعد النبی ثلاثه او سبعة» لیکن به رغم آن کجروی‌ها و خیانت‌ها و ضربه‌های سنگینی که از سوی آن نابکاران وارد آمد، آیین مقدس اسلام به راه خود ادامه داد و پایدار و استوار پیش رفت و بیراهه‌پویی‌ها، قدرت‌طلبی‌ها و بدعت‌گزاری‌های گوناگون و رنگارنگ، نتوانست اسلام را از نورافشانی، ظلم و

ظلمت‌ستیزی و آزادی و عدالت‌آفرینی باز دارد و نور خدا را خاموش کند. ثانیاً به گفته شاعر:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟

در جایی که افرادی همانند آقای منتظری و چهره‌هایی مانند بنی‌صدر و قطب‌زاده و گروه‌های ریشه‌داری چون سازمان منافقان، آن‌گاه که از نظام و انقلاب جدا شدند، جز رسوایی و بی‌آبرویی طرفی برنبستند و نتوانستند به نظام آسیبی برسانند، مخالف‌خوانی چند مهره سوخته که عملکرد خودشان و رفتار ناهنجار اطرافی‌ها، آقازاده‌ها و نورچشمی‌هایشان آنان را در میان مردم بی‌آبرو کرده است، نه تنها برای انقلاب و نظام ضرر و زیانی به همراه ندارد، بلکه مایه استواری بیش‌تر نظام می‌شود.

پرسش دیگری که مطرح کرده‌اید این است که «مگر زندان خم رنگری دارد که وقتی پای زندانی به آنجا می‌رسد فوراً رنگ می‌گیرد و از این رو به آن رو میشود؟!» در پاسخ باید بگوییم در زندان بی‌تردید خم رنگری نیست که زندانیان را رنگ کند و دگرگون سازد، لیکن عواملی در این تحول و دگرگونی نقش دارند که ما به برخی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. خودباختگی

بیشتر عناصر روشنفکر مآب تا وقتی که در جو قرار دارند، در جمع یاران و همکاران هستند و در محافل روشنفکری خودنمایی می‌کنند، خیلی ادعا دارند و رجز می‌خوانند و به اصطلاح «هل من مبارز» می‌طلبند لیکن به محض اینکه پایشان به زندان رسید بدون اینکه کوچک‌ترین فشاری بر آنان وارد شود با ۱۸۰ درجه چرخش، به سازش و کرنش روی می‌آورند و تسلیم می‌شوند.

با نگاهی گذرا به پرونده و پیشینه این قبیله در دوره ستم‌شاهی می‌بینیم، غالب روشنفکرهایی که ادعای مبارزه داشتند، به محض اینکه به زندان گسیل می‌شدند بدون اینکه حتی یک سیلی بخورند، می‌بریدند و سر تسلیم فرود می‌آوردند.

این سیره و شیوه، ریشه در خودباختگی و بی‌اعتقادی کسانی دارد که به نام روشنفکری نان

می‌خورند و خودنمایی می‌کنند و جز قدرت و شهرت هدفی ندارند و غالب آنان اهل بزم هستند، نه مرد رزم و زندان و حرمان، چرا که با مزاج آنان ناسازگار است! و از آنجا که در راه هدفی مقدس به صحنه نیامده و جز جاه‌طلبی و خودنمایی هدفی نداشته و ندارند، نمی‌توانند و نمی‌خواهند مشکلی به نام زندان و کمتر از زندان را تحمل کنند. از این‌رو، می‌بینیم که در دوران ستم‌شاهی از نیروهای اسلامی و باورمند به مبانی دینی، حتی یک نفر هم به تلویزیون نیامد و از خروش و خیزش خویش اظهار پشیمانی نکرد، چون مردان خدا در راه هدفی مقدس به‌پا خواسته و مبارزه می‌کنند و در این راه هر گونه فشار و ناهنجاری را با دل و جان و با یک دنیا افتخار تحمل می‌کنند و پایدار و استوار می‌مانند لیکن این حضرات هدف مقدسی در سر ندارند تا در راه آن مقاومت و ایستادگی کنند، بنابراین، بهترین شیوه و روش را در سازش و کرنش می‌دانند.

۲. ارائه اسناد و مدارک غیر قابل انکار

آن‌گاه که متهم در زندان با اسناد و مدارک روشنی از جانب بازجو رو به رو می‌شود که عملکردهای ریز و درشت او را که ضد نظام، ملت و کشور انجام داده است، به نمایش می‌گذارد و خیانت‌های او را برملا می‌کند، بی‌تردید خود را می‌بازد، تسلیم می‌شود و راه سازش و همکاری را در پیش می‌گیرد.

کسانی که در دوران طاغوت و یا در این دوره چند صباحی را در زندان گذرانده باشند، می‌دانند بزرگ‌ترین ضربه روحی برای زندانی وقتی است که دریابد همه کارها و فعالیت‌های سری و زیرزمینی او کشف شده و بازجو از رازهای ریز و درشت او باخبر است، که در آن لحظه به طور کلی از پا در می‌آید و اگر از ایمانی استوار برخوردار نباشد به اصطلاح معروف «به غلط کردن می‌افتد».

۳. شکسته شدن جو

بسیاری از کسانی که در صحنه سیاسی به مبارزه و رویارویی با نظام برمی‌خیزند، هدف مشخص و مقدسی ندارند و با تأثیرپذیری از موجی که در اطرافشان پدید می‌آید به

جنب و جوش می آیند، جوگیر می شوند و همراه موج ایجاد شده حرکت می کنند، شعار می دهند، به کارهایی دست می زنند و ناخودآگاه به سمت و سوی نامشخصی حرکت می کنند. اما در زندان به دور از آن محیط کاذبی که در اطرافشان ایجاد شده بود، به خود می آیند، از خود می پرسند که چرا در زندانم؟ چه هدفی مرا به این بند کشانده است؟ می بیند که هدف برجسته ای نداشته و در واقع، قربانی جنجال و تشویق و تعریف کسانی شده است که دور او را گرفته بودند و معلوم نیست روی چه انگیزه ای برای او «به به ، چه چه» می زدند و او را جلو می بردند. از این رو، متنبه و پشیمان می شود و زبان به عذرخواهی می گشاید و یک سلسله واقعیت ها را بازگو می کند.

۴. فریب خوردگی

برخی از کسانی که در فعالیت های سیاسی شرکت می کنند و یا به عملیاتی دست می زنند و ضد نظام کاری صورت می دهند، بر این باورند که به راستی در راه خدمت به ملت، کشور و حتی انقلاب اسلامی گام برمی دارند و با جریان هایی که بر خلاف مصالح مردم و اسلام کار می کند، رویارویی و مبارزه می کنند. لیکن در زندان با دلایل و مدارکی رو به رو می شوند که در می یابند آلت دست شده اند، فریب خورده اند، باندهای مرموز و قدرت طلب آنان را برای پیشبرد اغراض خویش - نه مصالح مردم و اسلام و انقلاب - فریب داده و کورکورانه به دنبال خود کشانده اند. از این رو، سخت به خشم می آیند و برای جبران گذشته به بیان یک سلسله حقایق می پردازند و از گذشته ها اظهار پشیمانی می کنند.

۵. ناامیدی و سرخوردگی

برخی از کسانی که ضد نظام جمهوری اسلامی به کاری دست زده اند، بر این باور بودند که به زودی و با یک خروش و خیزش و سر و صدا، بر موج سوار می شوند و به قدرت می رسند و اصولاً برای اینکه از مقام و منصبی که به زودی برای عده ای فراهم می شود محروم نشوند، همراهِ جماعت شده و به موج پیوسته اند، لیکن یک باره چشم باز می کنند، می بینند به جای نشستن بر مسند قدرت در گوشه زندان نشسته و آب خنک می خورند، از این

رو، ناامید و سرخورده می‌شوند و برای نجات خود به یک سلسله اعترافات دست می‌زنند. آنها نه مرد رزم بوده و نه حال و حوصله زندان و محرومیت این‌گونه‌ای داشته‌اند، سوراخ دعا را گم کرده و سر از زندان در آورده‌اند.

۶. آگاهی و بیداری

بحث‌های علمی، منطقی و مستدلی که برخی از بازجویان دانا و با تجربه با متهم در زندان دنبال می‌کنند، گاهی در ایجاد تحول، دگرگونی و آگاهی زندانی نقش بسزایی دارد و زندانی اگر به بیماری عناد، غرض‌ورزی، کینه‌توزی و... دچار نباشد در برابر منطق و استدلال علمی، تسلیم می‌شود و عذاب وجدان از جفایی که با موضع‌گیری‌های ناروای خود بر ملت، کشور و انقلاب روا داشته است او را بر آن می‌دارد که با یک سلسله اعترافات و بازگو کردن حقایق، جبران مافات کند و آب رفته را به جوی باز آورد.

۷. تاکتیک و ترفند

برخی از متهمان که پس از زندانی شدن به مصاحبه تلویزیونی می‌پردازند، در راه رویارویی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی مأموریت‌هایی دارند که می‌بینند اگر در زندان بمانند، آن مأموریت‌ها از دست خواهد رفت و نقشه‌ها نقش بر آب خواهد شد، از این رو، به شکل تاکتیکی به توبه می‌پردازند، از گفتار و رفتار گذشته اظهار پشیمانی می‌کنند تا کیفر سنگینی نبینند و هرچه زودتر آزاد شوند و بتوانند توطئه‌های براندازی و مأموریت‌های شیطانی خود را دنبال کنند.

برخی نیز در مفاسد اخلاقی کثیفی غوطه‌ورند و پرونده سنگین و ننگینی در زمینه مسائل اخلاقی، مالی و... دارند و می‌کوشند با یک سلسله موضع‌گیری‌های مردمی و مصاحبه‌های تلویزیونی از برملا شدن آن مفاسد و زشت‌کاری‌ها پیشگیری کنند و سرشت زشت خود را کماکان پوشیده دارند.

این عوامل و عوامل دیگری در مصاحبه تلویزیونی متهمان زندانی نقش اصولی و ریشه‌ای دارد، اما آنچه در نامه جنابعالی آمده است «فشار و شکنجه»! باید بدانید که هیچ نوع فشار و

شکنجه‌ای نمی‌تواند زندانی را این‌گونه به نطق آورد و به سخنرانی و مصاحبه دامن‌دار و گسترده تلویزیونی وادارد. فشار و شکنجه تنها می‌تواند او را ناگزیر سازد که در پشت تلویزیون به اظهار ندامت و پشیمانی بپردازد و درخواست عفو و بخشش کند که در این مصاحبه‌های تلویزیونی زندانیان، کمتر دیده شد.

♦ آقای حامد تقوایی از گلپایگان در نامه‌ای به فصلنامه ۱۵ خرداد آورده است:

... از فصلنامه ۱۵ خرداد مخصوصاً از بخش پرسش و پاسخ خیلی استفاده می‌کنم و به سهم خودم از همه شما که در تنویر افکار عمومی زحمت می‌کشید، متشکرم. چند مطلب است که فکر می‌کنم اگر با شما در میان بگذارم می‌توانم جواب بگیرم، امیدوارم که جواب مرا بدهید و اگر در فصلنامه صلاح ندیدید، جواب را به آدرس من بفرستید که متشکر می‌شوم.

مطلب اول، مدت‌هاست می‌شنویم که آیت‌الله منتظری تعادل فکری خود را از دست داده و حافظه‌اش به حدی ضعیف شده که گاهی اطرافیان نزدیک خود را نمی‌شناسد و اسمشان را به یاد نمی‌آورد، با این وصف، این بیانی‌ها و صحبت‌هایی که این روزها از او پخش می‌شود تا چه حدی قابل اعتماد است؟ و از جانب او منتشر شده است؟

مطلب دوم اینکه، این روزها مقابله سران سیاسی با یکدیگر، که همگی از سابقه‌داران انقلاب‌اند حق و ناحق را به حدی به هم خلط کرده که تشخیص مشکل شده است، هیچ مشخص نیست کدام طرف حق می‌گوید و کدام طرف ناحق؟ در چنین وضعی تکلیف چیست؟

مطلب سوم، می‌خواهم ببینم این لیست ۷۲ نفری که به تازگی منتشر شده و مدعی شده‌اند که این اشخاص در درگیری‌ها و یا در زندان به دست هواداران نظام کشته شده‌اند تا چه قدر راست و مطابق با واقع است؟!

✍ جناب آقای تقوایی، با تشکر از محبت و عنایت جنابعالی:

پاسخ مطلب اول

آقای منتظری چه در سلامت باشد یا نباشد بیانی‌ها، اعلامیه‌ها و حتی خاطرات او را دیگران برای او می‌نویسند و از زبان او دیدگاه‌های خود را بازگو می‌کنند. البته امروز او در شرایطی نیست که بتواند حوادث و مسائل را به درستی برتابد و روی آن نظر دهد. شبکه حاکم در بیت او فعلاً به نام او دارند جولان می‌دهند و از وجود او در راه منافع سیاسی و بانندی سوء استفاده می‌کنند. اینها تذکراتی بود که امام حکیم نیز بیست سال پیش به ایشان دادند و فرمودند شما دست به نوشتن مطالبی می‌زنید که آخرت خودتان را به باد می‌دهید و متأسفانه شد آنچه که آن حکیم بزرگ پیش‌بینی می‌کردند. آقای منتظری از بعد برکناری از قائم مقامی مطالبی را نوشت و یا برای او نوشتند و او امضا کرد که آخرت خود را در گرو این نوشته‌ها قرار داد.

پاسخ مطلب دوم

آنهايي که اینجا و آنجا رواج می‌دهند که «حق و باطل مشخص نیست»، دروغ می‌گویند و فریبکاری می‌کنند و با این ترفند می‌خواهند مردم را در تاریکی، ناآگاهی و گمراهی نگاه دارند و از برملا شدن ماهیت باند خودشان پیشگیری کنند. اتفاقاً امروز از هر روز دیگری حق آشکارتر و باطل مشخص‌تر و رسواتر است. لیکن، نباید چهره‌ها و شخصیت‌ها و پیشینه‌های افراد را معیار و ملاک داوری قرار داد و با دست‌آویز اینکه این شخص از یاران امام بوده، حکم‌های زیادی از امام گرفته، سابقه مبارزه، زندان و شکنجه دارد و... به بیراهه رفت و به خطا دچار شد. امام خمینی با توجه به اینکه انسان‌ها همیشه در معرض لغزش و خطر هستند اعلام کرد که «میزان حال فعلی افراد است». این سخن آسمانی امام علی(ع) را همواره بایستی آویزه گوش کرد که: «دین خدا با معیار شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، بلکه با شناخت آیه‌های حق شناخته می‌شود. حق را بشناس، اهل حق را خواهی شناخت. ان دین الله لایعرف بالرجال بل بآیه الحق. فاعرف الحق تعرف اهله».

بنابراین، برای شناخت دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های گوناگونی که این روزها مطرح می‌شود،

نخست باید به این نکته اندیشید که آن دیدگاه و سخن، مورد حمایت چه کسانی قرار دارد، چه دسته و گروه و مقامی از آن موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌ها استقبال می‌کنند و آن را مورد ستایش قرار می‌دهند؟! آیا ممکن است امروز سخن حقی از زبان کسی بیرون بیاید که موجب خوشحالی، خرسندی و پشتیبانی استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی قرار بگیرد؟

با نگاهی به انقلاب اسلامی ایران و نهضت امام درمی‌یابیم، از روزی که امام با تکیه بر اسلام ناب محمدی(ص) به صحنه آمد تا به امروز، جهان‌خواران و زورمداران بین‌المللی و در رأس آنها، رژیم صهیونیستی و شیطان بزرگ پیوسته امام و اهداف و آرمان‌های او را مورد اهانت، اسائه ادب و بی‌حرمتی قرار دادند و همه نیروی خود را در راه درهم شکستن اندیشه‌ها و آرمان‌های امام به کار گرفته‌اند و از هیچ توطئه و ترفندی در این راه پروا نکرده‌اند، اکنون وقتی می‌بینیم کسی که ادعای پیروی از خط امام دارد، لیکن دیدگاه‌ها، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و در کل موضع‌گیری‌های او مورد حمایت و پشتیبانی امریکا، انگلیس، رژیم صهیونیستی و دیگر زورمداران قرار می‌گیرد و منافقان و سلطنت‌طلبان از او ستایش می‌کنند، آیا می‌توانیم او را در خط امام بدانیم و افکار و اندیشه‌های او را در راستای اهداف و اندیشه‌های امام بپنداریم؟

استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی و عناصر وابسته به بیگانه، با خط و راه امام ستیزی آشتی‌ناپذیر دارند و در راه درهم شکستن اندیشه‌های امام در ایران و جهان همه نیرو و توان خود را به کار گرفته‌اند، در چنین شرایطی چگونه امکان دارد با کسانی که در چهارچوب خط امام گام بردارند، همراهی کنند؟

بنابراین، کسانی که امروز اعلامیه‌ها، نامه‌ها، سخنرانی‌ها و دیدگاه‌هایشان مورد حمایت و ستایش شیطان بزرگ، رژیم صهیونیستی، فزون‌خواهان اروپایی، گروهک‌های سلطنت‌طلب، منافقان، فدایی خلق، توده‌ای‌ها و دیگر گروهک‌های بی‌وطن و خیانت‌پیشه قرار دارد، اینها نه تنها در خط امام و انقلاب نیستند، بلکه دانسته یا ندانسته در خدمت دشمنان اسلام و ایران قرار دارند و در راستای توطئه امام‌ستیزی و انقلاب‌زدایی حرکت می‌کنند.

جهانخواران و زورمداران بین‌المللی و گروهک‌های وابسته به بیگانگان هیچ‌گاه و هرگز در پشتیبانی از یاران امام و پیروان راستین راه امام اعلامیه نمی‌دهند و به ستایش دست نمی‌زنند. می‌بینید که تشخیص حق از باطل چندان مشکل نیست. امروز پیروان راه حق کسانی هستند که مورد بدگویی، یاوه‌سرایی و بمباران تبلیغاتی رسانه‌های استکباری و بوق‌های شیطانی برون‌مرز نشینان قرار دارند و جز خدا و ملت استوار ایران پناهی ندارند و پیروان باطل آنهایی هستند که امروز با سرمایه‌دارها، آقا‌زاده‌ها، رفاه‌طلبان، منافقان، سلطنت‌طلب‌ها، سکولارها، لاییک‌ها، صهیونیست‌ها و فزون‌خواهان جهانی و زورمداران بین‌المللی در یک صف ایستاده‌اند.

چگونه امکان دارد کسانی در خط امام باشند، لیکن دشمنان امام در حمایت از آنان اعلامیه بدهند و راه و کارشان را بستانند؟! چگونه امکان دارد کسانی پاسدار خون شهدا باشند، اما قاتلان شهدا که سر برخی از آن عزیزان را سر سفره افطار گوش تا گوش بردند، از این به اصطلاح پاسدارن خون شهدا!! پشتیبانی کنند و برای آنان نامه «قربانت گردم» بنگارند؟! چگونه امکان دارد قاتلان شهید بهشتی از فرزندان و پیروان آن شهید مظلوم ستایش کنند؟! برخی از عناصری که امروز کار و کردارشان مایه خرسندی و شادی آمریکا و صهیونیست‌ها و عوامل و ایادی آنها می‌باشد برای تبرئه خود، ادعا کرده‌اند که نهضت امام نیز از سوی رسانه‌های خارجی حمایت می‌شد!! باید دانست که این ادعا دروغی بیش نیست. برخی رسانه‌های خارجی مانند بی‌بی‌سی، برای فریب مردم ایران تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی را گزارش می‌کردند، لیکن رسانه‌های خارجی و دولت‌های مقتدر جهانی نه تنها از نهضت امام و مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری ایشان حمایت نکردند، بلکه با همه نیرو در حمایت از رژیم شاه سرمایه‌گذاری کردند و تبلیغات گسترده‌ای را در راه به زیر سؤال بردن خط و اندیشه امام دنبال کردند، شایعاتی مانند اینکه اگر خمینی پیروز شود، دست دزد را قطع می‌کنند، زنان را از تحصیل و کار باز می‌دارند، بهره‌گیری از مظاهر تمدن را منع می‌کنند و... از پیرایه‌هایی بود که پیوسته از رسانه‌های غربی و صهیونیستی مطرح می‌شد. در پی پیروزی

انقلاب اسلامی تا به امروز نیز استکبار جهانی و رژیم صهیونیستی و دستگاه تبلیغاتی آنان هیچ‌گاه از شایعه‌پراکنی، پیرایه‌تراشی، دروغ‌پردازی و جوسازی ضد امام، ملت ایران و یاران صدیق امام باز نایستادند و امروز از یاران امام زمانی پشتیبانی می‌کنند که دریابند این یاران نیار به راه و خط امام پشت کرده‌اند و کژراهه گزیده‌اند.

بنابراین، امروز صف حق، صف ملتی است که در خط امام ایستاده و خط امام را پاس می‌دارند و مورد بدترین و زشت‌ترین اهانت‌ها و دشنام‌های استکبار جهانی، صهیونیسم بین‌المللی و عوامل آن مانند منافقان و سلطنت‌طلبان قرار دارند و صف باطل، صف چهره‌ها، مهره‌ها و گروه‌هایی است که امروز سخنانشان، اعلامیه‌ها و دیدگاه‌هایشان مورد ستایش شیطان بزرگ، رژیم صهیونیستی، رسانه‌های شیطانی مانند بی‌بی‌سی و عوامل آنها مانند منافقان و سلطنت‌طلبان قرار دارد.

مطلب سوم

این وظیفه دستگاه قضایی است که پیرامون لیست کشتگان خیالی که اخیراً انتشار یافته است اعلام نظر کند و اگر ترفند و توطئه‌ای در آن نهفته است، برملا کند؛ لیکن، پرسشی که برای ما پیرامون این لیست مطرح می‌باشد، این است که آیا این کشته‌شدگان! از بچه‌های بی‌پدر و مادرند؟! چرا نام پدر و مادر هیچ‌کدام از این به اصطلاح کشته‌شدگان بیرون نیامده است؟!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی